

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۳

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال هجدهم، شماره ۷۱، بهار ۱۴۰۱

DOR: [20.1001.1.20080514.1401.18.71.14](https://doi.org/10.20080514.1401.18.71.14)

بررسی ولایت در آثار قشیری

مهدی شریفیان^۱

شهلا علیپور^۲

چکیده

اصل ولایت به‌عنوان اساس طریقت تصوّف و باطن نبوّت به‌شمار می‌رود. مقام ولایت متعلّق به کسانی است که خداوند متولّی ایشان گشته و به‌عنوان دوست و ویژه خود برگزیده‌است. مسأله ولایت که به پیر و ولیّ این امکان را می‌دهد تا با تصرّف در احوال مرید او را به سرمنزل مقصود برساند. از نکات مورد تأکید صوفیان در تمام دوره‌های عرفان و تصوّف اسلامی است. قشیری در آثار خود، بویژه در رساله قشیریّه به بیان بسیاری از مفاهیم بنیادین عرفان و تصوّف از جمله ولایت پرداخته و قدیمی‌ترین تعریف از آن را ارائه‌داده‌است و به‌دلیل تأثیر وی بر آثار پسین، بررسی آثار او در باب ولایت می‌تواند روشنگر عقاید کلیّ پیرامون این مسأله در تصوّف اسلامی باشد؛ از این‌رو در این پژوهش که با نگاهی متن‌محور و به شیوه کتابخانه‌ای انجام‌شده، مبانی عرفانی ولایت و عوامل تحقق آن در انسان از دیدگاه قشیری تبیین و به‌نحو نظام‌مند ارائه‌شده‌است. نتایج حاکی از آن است که ولایت نزد قشیری امری عطایی و یا کسبی و متعلّق به کسانی است که خداوند افعال و اوصاف بشری را از آن‌ها زدوده و به اوصاف الهی بدل کرده و بیشترین کارکرد آن در رابطه مرید و مرادی است. او کرامات را امری موهومی و نشانه صدق ولیّ می‌داند.

کلید واژه‌ها:

عرفان و تصوّف، ولایت، کرامات، قشیری.

^۱ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. نویسنده مسئول:

Drmehdisharifian@gmail.com

^۲ - دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

پیشگفتار

ولایت به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین اصول مسلکی، اجتماعی، سیاسی و معنوی اسلام است که در قرآن به‌صورت مهم‌ترین و حساس‌ترین اصول عملی دین، گسترده‌تر از هر بحث دیگر تشریح و تفسیر شده‌است؛ از این رو به‌عنوان اصل تصوف و منبع آن از جایگاه بلند اعتقادی و محتوای عمیق ارزشی برخوردار است و پس از توحید مهم‌ترین بحث عرفانی به‌شمار می‌آید. مسائل عرفان نظری و عملی بر توحید و وحدت حقیقت اصل وجود و همچنین بر ولایت استوار است. ولایت مقوم نبوت است و رابطه نبوت و امامت با ولایت تا بدانجاست که سبب رجحان ولایت یک نبی بر نبوت او می‌شود. همچنین کلید معرفت حق تعالی، شناخت انسان و مراتب اوست و برجسته‌ترین مرتبه انسان، مرتبه ولایت است که بالاترین مقام قرب حق تعالی است؛ از این رو واژه ولایت و مشتقات آن نظیر ولی و اولیاء که در وجود انسان کامل تجلی می‌یابد، در مباحث عرفانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، تا بدانجا که به عقیده اغلب علماء لزوم ولی و امام، الزم از نبی است.

بیان مسأله

ولایت یکی از کلیدی‌ترین مباحث در عرفان و تصوف اسلامی و وسیله تقرّب به حق به‌عنوان غایت دین است که بیان نظری آن دارای اهمیت بسیار است، از این رو در طول تاریخ آثار متعددی در باب ولایت نگاشته شده‌است؛ از جمله آثار قشیری به‌ویژه رساله او به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و جامع‌ترین کتب علمی و عملی صوفیه، عرضه‌کننده کامل‌ترین صورت از بحث ولایت است که به‌عنوان ارائه‌دهنده یک جهان‌بینی متقن و لائی می‌تواند پاسخگوی بسیاری از سؤالات باشد.

اهمیت پژوهش

ولایت شاخص‌ترین چهره دین است که حتی امامت و نبوت را هم در درون خود می‌پروراند و منبعی است که معدن تمام کمالات و اساس همه خیرات است. ولایت از سویی قرب به حق و دنو به ساحت ربوبی است و از سویی دیگر ظهور فیض رب و انتشار و اشراق مولویت حقیقی اله است. از سویی دیگر فهم دین، بدون فهم ولایت امکان‌پذیر نیست و فهم ولایت به فهم مسائل الهی، عرفانی و حکمی کمک شایانی می‌کند؛ از این رهگذر شایسته است این جریان عمده هستی به‌درستی شناخته

شود و مورد توجه قرار گیرد. از آنجا که بحثی که قشیری، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان ولایت، در این زمینه ارائه نموده، از کامل‌ترین مباحث تاریخ ولایت است که جهات و ابعاد متنوعی را در برمی‌گیرد و نیز وی از عرفای تأثیرگذار عرفان اسلامی به‌ویژه در بحث ولایت بوده، از این‌رو شناخت آبخورهای تفکر او درباره ولایت از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

اهداف پژوهش

هدف اصلی این پژوهش علاوه بر شناخت جایگاه ولایت در عرفان اسلامی به عنوان مسأله اصلی چگونگی ارتباط خداوند با بشر، بررسی روش و غایت عرفانی ولایت و شئون وابسته بدان نظیر کرامات، رؤیت و تکلیف نزد یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان ولایت یعنی ابوالقاسم قشیری است که نمایانگر رویکرد حداکثری صوفیان در این زمینه نیز می‌باشد.

پیشینه پژوهش

پایان‌نامه‌هایی که در موضوع مورد بحث مطالبی دارند عبارتند از:

«ولایت از دیدگاه سیدحیدر آملی و ابن عربی» از مصطفی مرشدسلوک، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز. (۱۳۸۴)، «مقایسه تطبیقی ولایت عرفانی و ختم آن در اندیشه‌های ابن عربی و امام خمینی. (ره)» از سیدمهدی موسوی، دانشگاه آزاد اسلامی شهر ری. (۱۳۸۹)، «ولایت از دیدگاه ابن عربی با نظر به آراء سیدحیدر آملی و علامه طباطبایی» از مهدیه عبداللّهی نسب، دانشگاه علامه طباطبایی. (۱۳۸۵)، «ولایت از دیدگاه عرفای متقدم تا قرن هفتم» از مرجان بوتراپی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران شمال. (۱۳۸۶)

برخی مقالات مرتبط با این موضوع نیز عبارتند از:

«بررسی کرامت و خوارق‌عادات از دیدگاه قشیری و ابن سینا» از محمود بهاروند و سیدحسین واعظی، الهیات تطبیقی، شماره ۱۸. (۱۳۹۶)، «بررسی تطوّر تاریخی ولایت تکوینی از حکیم ترمذی تا ابن عربی در متون منشور فارسی» از جعفر رحیمی، مطالعات عرفانی، شماره ۲۰. (۱۳۹۳)، «بررسی نظریه عرفانی ولایت از دیدگاه چند تن از عرفا» از محمدرضا کمالی‌بانیانی، صمد جوکار، ایرج میرقادری و مهدی‌رضا کمالی‌بانیانی، ادیان و عرفان، شماره ۱۳. (۱۳۸۶)، «سیر اندیشه ولایت در تصوف اسلامی. (بر پایه امّهات کتب نثر تصوف)» از حمیرا زمردی و زهرا نظری، ادبیات عرفانی، شماره ۱. (۱۳۸۸)، «ولایت در احادیث قدسی و بازتاب آن در برجسته‌ترین متون منشور عرفانی فارسی» از شاهرخ محمدبیگی، اکبر صبادکوه و سیاوش نریمان، عرفان اسلامی، شماره ۴۲. (۱۳۹۳)، «مطالعه مفهوم قدّیس در سنت مسیحی و مفهوم ولی در عرفان اسلامی» از فرخ زادنیا و صدری، عرفان اسلامی، شماره ۶۷. (۱۴۰۰)

بنابراین باتوجه به پیشینه مذکور، تفاوت این پژوهش با پژوهش‌های دیگر آن است که با وجود اهمیت بحث ولایت در عرفان اسلامی، تاکنون پژوهشی مستقل با در نظر گرفتن تمام شئون مربوط به ولایت و با محوریت بررسی دیدگاه‌های قشیری در این باره صورت نگرفته است.

سیر اندیشه ولایت در تصوف اسلامی

تاریخچه ورود مفهوم ولایت در حوزه عرفان و تصوف به نزول قرآن کریم و آیاتی بازمی‌گردد که در آن به مسأله ولایت الهی اشاره می‌کند. آبشخور دیگر در این زمینه سیره پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) است که پیروی از ایشان به قرب و تولی حق تعالی منجر می‌شود که این امر به‌ویژه در صدر اسلام و در سیره عملی اهل صفه هویدا است.

با پیوستن صنعتگران و پیشه‌وران به تصوف، جنبش اخوت و به حلقه اهل سلوک راه یافتن به تصوف وارد شد. نتیجه چنین تحوّل‌ی این عقیده بود که هیچ‌کس نمی‌تواند در طریقت صوفیانه توقع کمال داشته باشد، مگر آن‌که شیخی معتبر و موثق، او را هدایت کند. دیری نپایید که نظریه‌پردازان به صحنه آمدند و نظریه ولایت را که به واسطه آن تصوف می‌توانست طریقت‌های صوفیانه پدید آورد، در آن گنجانند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۷۳)

مسأله ولایت برای نخستین بار توسط صوفیانی نظیر ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی مطرح شد و به وسیله حکیم ترمذی به صورت نظریه کاملی درآمد.

پیش از ترمذی ابن‌ابی‌الدنیا (م ۲۸۱) کتاب «الاولیاء» را نوشت و بعدها ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیه الاولیاء» مطالبی در این باره ذکر کرد که مطالب آن‌ها درباره اولیاء و ولایت به حدی پراکنده است که ترسیم تصویری روشن براساس آن بسیار دشوار است. (راتکه و اوکین، ۱۳۷۹: ۲۹)

هم‌زمان با ترمذی، ابوسعید خراسانی (م ۲۸۶) هم رساله‌هایی درباره ولایت دارد که اندیشه‌های او نوسانی میان تعالیم قرآن و دستاوردهای تجربه روحانی است و در تلاقی این دو منبع که در نظر او خطوط متمایزکننده نبوت از ولایت است، رسم می‌شود. (نویا، ۱۳۷۳: ۲۰۵)

تصوف واقعی از قرن سوم هجری شروع شده است. توفیق بین شرع و تصوف و دستورهای سیروسلوک و تعیین مقاماتی که سالک باید بپیماید و قوانین و اصول آن با رعایت اصول شرع و استناد به قرآن و حدیث و نیز پرداختن به مبحث ولایت به همت کسانی از قبیل قشیری، ابونصر سراج، هجویری و غزالی صورت پذیرفت، اما ابن‌عربی نخستین کسی بود که پس از ترمذی ولایت را بسط داد و به شکل منسجم و نظام‌مند مطرح کرد.

پس از بیان مقدماتی درباره ولایت و سیر اجمالی پیشینه آن در تاریخ تصوف، به بررسی اصل ولایت و شئون آن در بیان قشیری می‌پردازیم.

معنای لغوی و اصطلاحی ولایت و ولیّ

ولاء، ولایت، ولیّ، مولی، اولی و امثال اینها همه از ماده «ولی» اشتقاق یافته‌اند. این واژه از پراستعمال‌ترین واژه‌های قرآن کریم است که به صورت‌های مختلفی به کار رفته است. واژه «ولی» و مشتقات آن از ماده «و. ل. ی» ۲۳۳ بار در قرآن به کار رفته است و «ولی» به معنای نزدیک شدن و باران بهاری است که موجب سرسبزی و شادابی زمین می‌گردد. (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۵: ۴۱۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲۰: ۳۱۰)

مسلمانان، انسانی را که به مقام فنای ذات خود رسیده و تحت اراده الهی است «ولی» می‌خوانند؛ کلمه‌ای که در زبان انگلیسی آن را به سنت (saint) ترجمه می‌کنند. (نیکلسن، ۱۳۵۸: ۱۱۸ - ۱۱۹) saint در مسیحیت، که به کلمه قدیس ترجمه می‌شود، به معنای شخصی مقدس که از دوستان خدا محسوب می‌شود. این دوستی رابطه‌ای الهیاتی و منسجم میان خداوند و انسان است که دوسویه می‌باشد و قابلیت خاصی را به شخص ارتباط گیرنده به واسطه ارتباط اهدامی کند. (فرخ زادنیا و صدری، ۱۴۰۰: ۱۸۷)

تمام صوفیان ولیّ نیستند؛ اولیاء، گروه نسبتاً محدودی از مردان و زنان هستند که به عالی‌ترین تجارب صوفیانه دست یافته‌اند. رابطه ایشان با خداوند، چنان است که شخصیت الهی خود را در ایشان متجلی می‌کند و از ایشان بر دیگران آشکار می‌شود. (نیکلسن، ۱۳۵۸: ۱۱۹)

قدیمی‌ترین تعریف درباره «ولی» در متون عرفانی فارسی شرحی است که ابوالقاسم قشیری در رساله قشیریّه ذکر کرده است و به وجوب دو صفت تأکیدی کند:

۱- آن که حق متولی کار او باشد: «و هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (اعراف، ۱۹۶) و یک لحظه او را به حال خود رها نکند و همواره او را در حمایت خود نگاه دارد.

۲- آن که بنده همواره به عبادت و طاعت حق قیام نماید و طاعت او به هیچ معصیتی آمیخته نباشد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۲۶ - ۴۲۷)

قشیری معتقد است که واژه ولیّ در لغت از باب فعیل و دارای دو معناست:

۱- مبالغه از فاعل مانند علیم از عالم و قدیر از قادر و ازاین‌رو ولیّ در معنا عبارتست از آن که طاعت او پیوسته و بدون هیچ درنگ، سستی و معصیتی باشد.

۲- به معنی مفعول مانند قتل به معنای مقتول؛ بنابراین ولیّ کسی است که «حق تعالی متولی کار او بود و نگاه‌دار او، از وی طاعت می‌آید و وی را خذلان نیافریند که قادر بود بر معصیت و توفیق او دائم دارد که قدرت است بر طاعت». (همان: ۶۳۱)

او در «التحبير في التذكير». (شرح اسماء الحسنی) نیز به صورت گسترده‌تر به معانی «ولی» اشاره می‌کند:

۱- در وصف آفریدگار است؛ به این معنا که حضرت باری تعالی «متولی» احوال و اعمال عباد می‌باشد.

۲- به معنای «النَّاصِر» است، چنانکه گویند: «هولاء اولیاء فلان» یعنی اینان انصار فلانی‌اند! و به همین معناست این فرموده حضرت الهی که «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ» (هود، ۱۱۳) و از این رو «اولیاء الله» را «اولیاء» نامیده‌اند که ایشان انصار دین الهی و پیروان اوامر پروردگاری باشند که فرمود: «نَحْنُ أَوْلِيَاءُكُمْ» (فصلت، ۳۱) یعنی انصار شما هستیم.

۳- بر وزن فعلیل به معنای فاعل، صیغه مبالغه والی است و گویند: «ولی فلانی» یعنی «والی» او باشد.

۴- در وصف «عبد» و به معنای مواظبت بر طاعت است. (قشیری، ۱۳۹۲ الف: ۱۸۰)

اقسام ولایت

تقسیم‌بندی انواع ولایت در آثار قشیری دیده نمی‌شود. نه تنها در میان آثار او که در دیگر کتب تعلیمی صوفیه نظیر اللمع، قوت القلوب و ... چنین تقسیم‌بندی دیده نمی‌شود. حکیم ترمذی بدون آن که به تقسیم‌بندی ولایت روی آورد، به تقسیم‌بندی مراتب اولیاء به دو دسته «ولی حق الله» و «ولی الله حقاً» می‌پردازد که باتوجه به ویژگی‌های بیان‌شده برای هر یک از آنها، می‌توان گفت که همان ولی صاحب ولایت عامه و خاصه مورد نظر اوست، اما باین حال، کلابادی نخستین کسی است که ولایت را به دو نوع عامه و خاصه تقسیم می‌کند و قرن‌ها بعد ابن عربی نیز از این دو نوع ولایت یاد می‌کند. «ولایت» نزد قشیری بر دو قسم است؛ یا عطایی است که خداوند ذات مستعدی را برگزیده و این مقام را به وی عطای می‌کند و یا کسبی است که سالک به مرور با ابزار مجاهده، ریاضت و سیروسلوک آن را به دست می‌آورد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۵۵۲ - ۵۵۳)

برتری نبوت بر ولایت

اغلب عرفا درباره رابطه ولایت و نبوت معتقدند که اولیاء تابع انبیاء هستند و امکان ندارد که تابع از متبوع فاضل‌تر و برتر باشد: «ولی، اگر چه مرتبه‌اش بزرگ است لکن مرتبه ولی برتر از مرتبه نبی نیست و ولی برتر از نبی نیست؛ برای این که ولی اگر چه مرتبه او بالا رود، در ظاهر و باطن وارث نبی است، تابع شریعت و احکام نبی در ظاهر و باطن است؛ یعنی در ظاهر و باطن ولی تابع نبی است، در ظاهر با اعمال بدنی و در باطن با اعمال قلبی و تابع هرگز برتر از متبوع نیست و برتری بر او داده شده (مفضول) برتر از برتر (فاضل) نیست». (آملی، ۱۳۸۱: ۵۲۰)

قشیری در بیان فضیلت نبوت بر ولایت، نهایت اولیاء را بدایت پیامبران می‌شمرد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۳۲) و در «لطائف الاشارات» در تفسیر آیه «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (غافر، ۱۵) می‌گوید: «این روح، روح رسالت، روح نبوت، روح ولایت و روح معرفت بود». (قشیری، ۱۳۷۸: ۱۳۳)؛ یعنی اولیاء برتر و یا گزیده و عصارة عارفان‌اند و اندکی پایین‌تر از پیامبران قرار دارند.

از جمله دلایل قشیری در اثبات برتری انبیاء بر اولیاء عبارتند از:

- ۱- کرامات اولیاء لاحق به معجزات پیامبران است و شرط ظهور کرامات، صدق است و صدق دومین درجه از نبوت است و صادق کسی است که سخن راست بگوید و صدیق کسی است که در افعال و اقوال و احوال صادق باشد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۲۹ و ۳۲۷)
- ۲- نبی معصوم و ولی محفوظ است. (همان: ۴۲۷)
- ۳- ولی برخلاف نبی ملزم به دعوت مردم به دین نیست.
- ۴- معجزه مخصوص انبیاء و کرامت ویژه اولیاست و اولیاء صاحب معجزه نیستند؛ زیرا شرط اصلی معجزه ادعای نبوت است و ولی ادعای پیغمبری ندارد و بدین سبب آنچه از اعمال خارق‌عادت که از او سر می‌زند، معجزه نیست.
- ۵- کرامات اولیاء سبب افزایش علم و یقین و نشانه جاری شدن فعل خدایی در ایشان و دلیل پذیرش و انقیاد نبوت نبی از سوی ولی است. (همان: ۶۲۵ - ۶۲۸)

سلسله مراتب اولیاء

قدیمی‌ترین کتاب عرفانی به زبان فارسی که از مراتب اولیاء سخن می‌گوید، «شرح التعرف» مستملی بخاری و پس از آن کشف‌المحجوب هجویری است. عزیز نسفی نیز در قرن هفتم به‌طور کامل‌تر و دقیق‌تر از هجویری به بیان مراتب اولیاء می‌پردازد. (رک: مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۹۴؛ هجویری، ۱۳۸۶: ۳۲۰ - ۳۲۱؛ نسفی، ۱۳۷۹: ۳۱۷)

ختم‌الاولیای حکیم ترمذی نیز از قدیم‌ترین منابع به زبان عربی است که اولیاء در آن طبقه‌بندی می‌شوند؛ اگرچه پیش از او کسانی مانند یزید رقاشی بصری (م ۱۱۰ - ۱۲۰) درباره برخی از این مراتب به شکل ناقص سخن گفته‌اند. (راتکه و اوکین، ۱۳۷۹: ۱۶۹)

قشیری درباره تعداد و مراتب اولیاء در آثار خود بحثی نکرده است و به‌طور پراکنده در ضمن مطالب خود از آنها یاد می‌کند، بدون آن‌که شرحی درباره آنها ارائه دهد. او در بیان تفاوت درجات اولیاء به بهره‌مندی آنان از چهار نام از نام‌های پروردگار (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (حدید، ۳) اشاره می‌کند: «هر که حظّ او نام ظاهر بود به عجائب قدرت [او] نگران بود و هر که حظّ او از نام باطن بود [او] نگران بود به آنچه رود در سرّ از انوار او، هر که حظّ او از نام اول بود شغل او باز آن

بود که اندر سبقت رفته باشد و هر که حظاً او ازین نام‌ها آخر باشد، شغل او به مستقبل بسته بود به آنچه خواهد بود و هر کسی را ازین کشف بر قدرت طاقت او بود [مگر آنک حق سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى او را نگاه- دارد و متولی او بود]. (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۳۲ - ۴۳۳)

خرق عادات و کرامات

کرامت، واژه‌ای عربی و به معنی بزرگواری، بزرگی ورزیدن، جوانمردی، شرافت و بخشندگی، نفیس و عزیز شدن و داشتن صفات پسندیده است. (دهخدا، ۱۳۶۴: ۴۱۰) و در اصطلاح صوفیان امور خارق‌العاده‌ای است که به سبب عنایت خداوندی از ناحیه صوفی کامل و واصل صادر می‌شود. (رجائی بخارائی، ۱۳۷۵: ۵۵۷)

صوفیان در ابتدا به معجزات و کرامات اهمیت چندانی نمی‌دادند، ولی بعدها به سبب ظهور فرقه‌های تصوف، شیوع پرستش اولیاء در میان اهل سلوک، اقبال مردم به خانقاه‌ها و نسبت دادن کرامات به شیوخ خود برای اثبات برتری آنان از مشایخ دیگر سلسله‌ها، موضوع کرامات اهمیت یافت. قشیری کرامت را نشانه صدق ولی و فعلی ناقص عادت و امری موهوم و خیالی می‌داند که تحقق آن از نظر عقلی امکان‌پذیر نیست و حصول آن توسط خداوند میسر است. (رک: قشیری، ۱۳۸۵: ۶۲۲ - ۶۲۳)

باب ۵۳ و ۵۴ رساله قشیری در اثبات کرامات اولیاء و خواب‌های صوفیان است که در بردارنده حکایات شگفت‌انگیز و غیرمنطقی است و فروزانفر معتقد است که می‌توان قشیری را در اینباره معذور داشت؛ زیرا اولاً او اشعری مذهب است و در مذهب او آمدن معلول بعد از علت غیر ضروری و تخلف معلول از علت رواست و عالم و نظام حوادث و علل و اسباب مقهور تصرف حق و اولیای اوست و ثانیاً او در عصری جز عصر ما می‌زیست؛ در روزگار او هر مطلبی که عدول و ثقات روایت می‌کردند، باورکردنی بود و مستند صحت جز نقل و روایت نبود و اکثریت بر همین روش تکیه داشتند. (قشیری، ۱۳۸۵، نقل از فروزانفر: ۷۰ - ۷۱)

قشیری معتقد است که هر که چهل روز، روزه به اخلاص بگیرد، از او کرامات پدیدار می‌شود و در غیر این صورت در زهد او خلل وجود دارد؛ همچنین وی بهترین کرامت‌ها را تبدیل خوی مذموم و ناپسند به خوی پسندیده و بزرگ‌ترین کرامت‌ها را طاعات و عبادات مداوم و عصمت از گناهان می‌داند. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۳۴ و ۶۵۰)

انواع کرامات

ظهور کرامات در اولیاء به صورت‌های گوناگون نظیر استجاب دعا، احاطه بر قلوب، تصرف در اشیاء، طبیعت، حیوانات، زمان و مکان و باخبر بودن از غیب است. قشیری ضمن برشمردن نمونه‌های

مختلف کرامات، از «خواب» و «فراست» به‌عنوان یکی از منابع آگاهی‌بخش و محل‌های کشف و شهود یادمی‌کند.

او فصل پنجاه و چهارم رساله را به خواب و رؤیا اختصاص داده و از نود خواب یاد کرده است و به دو نوع خواب از روی غفلت و خواب از روی عادت معتقد است و آن دو را نامحمود می‌شمرد. (همان: ۶۹۹) وجه تمایز خواب‌های صوفیان در رساله قشیری با خواب‌های صوفیه در گذشته در اهمیت رؤیت حق و انطباق برخی خواب‌ها با شخصیت صوفی است و نه ترس پس از مرگ و وقایع رخ داده میان صوفی و خداوند.

قشیری در رساله «ترتیب السلوک» نیز صفحات بسیاری را به موضوع «رؤیا» اختصاص داده و تجربه شخصی خود با ابوعلی دقاق را در موضوع رؤیا بیان می‌کند. (رک: قشیری، ۱۳۹۲ ب: ۷۱ - ۷۲) ابراهیم بسیونی معتقد است که اگر قشیری در «الرساله» در باب رؤیا معتقد است که رؤیت حق تعالی در خواب بر این دلالت دارد که صاحب رؤیا از اهل فلاح و صلاح است، پیامد تجربه شخصی اوست که با تجربه‌های معنوی و عرفانی‌اش تقویت شده است؛ چنانکه سبکی در طبقات الشافعیه از قشیری نقل می‌کند که: «فرزند قشیری بیمار شده بود، قشیری حضرت حق را در خواب دید و از بیماری فرزندش نالید! باری تعالی او را بفرمود: آیه‌های شفای قرآن را گردآور و بر فرزند بیمار بخوان و آن‌ها را در ظرفی بنویس و در آن نوشایی ریز و فرزندت را نوشان! قشیری چنین کرد و فرزندش شفایافت!» (قشیری، ۱۳۹۲ ب، نقل از بسیونی: ۷۴ و ۷۶)

قشیری در رساله خود به دو دیدگاه مشایخ تصوف درباره برتری و یا عدم برتری خواب بر بیداری و دلایل ایشان نیز اشاره می‌کند. (رک: قشیری، ۱۳۸۵: ۷۰۲؛ ۷۱۷ - ۷۲۱ و ۶۹۹ - ۷۰۰) او «فراست» را نیز خاطری ناگهانی وارده بر دل و نشانه قوت ایمان دانسته (همان: ۳۶۶ - ۳۶۷) و آن را به اشراف بر ضمائر، آگاهی از حوادث و اتفاقات، خبر دادن از غیب و احاطه بر قلوب تعبیر می‌کند. (همان: ۳۷۳) وی همچنین خوردن مال حلال در کنار متابعت از سنت پیامبر. (ص) را سبب ایجاد فراست در انسان و ظهور کرامت می‌داند. (همان: ۶۱)

تفاوت معجزه و کرامت

قشیری درباره تفاوت معجزه و کرامت به سه نکته اشاره می‌کند:

۱- مشایخی نظیر ابواسحاق اسفراینی، ابوبکر فورک و ابوبکر اشعری معتقدند که معجزه نشانه صدق نبی و دلیل ادعای او بر نبوت و از مقامات ثابت اوست، اما کرامات دلیل صدق ولی است و جنبه حال و وارد برای او را دارد و ناپایدار است و ولی ادعای نبوت ندارد؛ بنابراین معجزه مخصوص انبیاء و کرامت ویژه اولیاست و یکی از شرایط معجزه، ادعای نبوت و پیغمبری است و ولی دعوی پیامبری ندارد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۲۳ - ۶۲۵)

۲- تفاوت دیگر معجزه و کرامت در این است که اظهار معجزه برای انبیاء آشکار و عیان و اظهار کرامت برای اولیاء مخفی است و پنهان داشتن آن بر ولی واجب است و این عقیده گروهی است که معتقد به عدم اطلاع ولی از ولایت خویش اند.

۳- نبی می تواند به طور قطع و یقین درباره معجزه ادعا کند و بگوید که چنین باشد که من می گویم، اما ولی نمی تواند به طور قطعی درباره کرامت خود ادعا کند و سخن بگوید؛ زیرا ممکن است که آن کرامت مکرری از ناحیه خداوند باشد. (همان: ۶۲۴)

کتمان یا اظهار کرامات

نظر قشیری منطبق بر نظر اجماع در کتمان کرامت توسط ولی است؛ استدلال قشیری در کتمان کرامت ولی، جایز نبودن آگاهی او از ولایت خویش به دلیل خوف از ابتلا به مکر الهی و دوری از عجب و غرور ناشی از صدور کرامات است. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۲۶ و ۶۳۳)

در زمینه خوف ولی از ابتلاء به مکر الهی باید گفت هنگامی که ولی در عالم غیب مستغرق می شود، بر اثر شهود حقیقت ناگهان احساس و شعور خود را از دست می دهد و در آنچه بر او غلبه دارد، مستهلک می شود و در این حال می ترسد که مبدا دچار مکرری شده باشد؛ چنانچه سرّی سقطی می گوید: «اگر [کسی] در بوستان شود که اندرو درخت ها بسیار بود و بر هر درختی مرغی باشد، همه به زبانی فصیح گویند اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللّٰهِ. اگر نترسد که آن مکر است، آن مرد ممکور بود و مانند این حکایت ها بسیار است [ایشان را]». (همان: ۶۳۲ - ۶۳۳)

سیمای اولیاء در بیان قشیری

قشیری معتقد است که قبل از ابراهیم ادهم طبقه اولیاء را زاهد و عابد می خواندند و سپس آنها را به نام صوفی نامیدند. (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۳۳) او از اولیای الهی به اصحاب حقایق یاد می کند که از صفت خلق محوشده اند و در اندیشه آینده و گذشته نیستند و به گفته یحیی بن معاذ رازی، آنها ریاحین خدا بر روی زمین اند. وی همچنین از نشانه های سه گانه اولیاء یاد می کند: «ولی را سه علامت بود، به خدای مشغول بود و قرارش با خدای بود و همت وی خدای بود». (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۳۳)

قشیری در «التجیر فی التذکیر» می گوید: «عارفی گوید: خدای متعال از «یوسف» (ع) خبر داده و فرموده: «أنتَ ولیّی فی الدنیا و الآخرة» تو در دنیا و آخرت مرا «ولی» باش! و خدای متعال می دانست که در این امت ضعیفانی باشند که به گناهان دست یازند، لیک ایشان را جسارت دعوی «ولی» نباشد! از این روی خدای متعال با فضل جمیل اش ایشان را فرمود: «نحن أولیاءکم» (فصلت، ۳۱) فرق بزرگی است میان بنده ای که گوید: «تویی مرا ولی» و بنده ای که گوید: «منم تو را ولی». در اینجا هیچ یک از افراد این «امت» را بر پیامبر خدا (ص) برتری نبود، لیک مهربانی خدای متعال بر ضعیفان بس بیش و

فضل او به ایشان بس نزدیک بود! وگر در قرآن این آیت ربانی نبود که «بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا» (محمّد، ۱۱) همان ایشان را در شرف و مجد بس می‌بود» (قشیری، ۱۳۹۲ الف: ۱۸۱)

قشیری بیشترین کارکرد ولایت اولیاء را در رابطهٔ مرید و مرادی و رستگاری مرید را در شاگردی پیر می‌داند، تا بدانجا که از قول بایزید بسطامی می‌گوید: «هر که او را استاد نبوده‌باشد، امام او دیو بود» (قشیری، ۱۳۸۵: ۷۲۹)

در اغلب متون عرفانی اوصاف بسیاری را برای اولیاء برشمرده‌اند. برجسته‌ترین خصایص اولیاء که در آثار قشیری مشاهده می‌شود، عبارتند از: مستوربودن و دشواری شناخت، عدم وجود عصمت، توبه، اتّصاف به علم، راه نیافتن خوف و رجا در وجود ایشان، زهد و اعراض از دنیا و آخرت، ابتلا به بلا، فانی از حال خود و باقی به حق، توکل، خرق عادات و کرامات، جواز رؤیت حق، عدم جواز اطلاع ولیّ از ولایت خویش و عدم نفی تکلیف از اولیاء که در ادامه به برخی از مهم‌ترین این اوصاف اشاره می‌شود:

مستوربودن و دشواری شناخت اولیاء

قشیری با نقل قولی از بایزید بسطامی، اولیاء را عروسان و محرمان حجله‌های انس الهی به‌شمار می‌آورد و معتقد است که ایشان را در دنیا و آخرت همدمی جز خدا نیست. (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۳۱)

او معتقد است که از نشانه‌های رحمت الهی در حق بنده این است که او را از ملاحظهٔ اغیار مصون- دارد تا حوایج‌اش را به غیر نبرد. (قشیری، ۱۳۹۲ الف: ۲۱۴)؛ بنابراین خواست خدا چنان است که اولیاء خویش را پوشیده‌دارد: «کسی نزدیک سهل‌بن‌عبدالله آمد و گفت: «می‌گویند تو بر سر آب بروی.» گفت: «از مؤذن مسجد پیرس که مردی راست‌گوی است.» از مؤذن پرسیدم. مؤذن گفت: «من این ندانم، ولیکن اندرین روزها اندر حوض شد که طهارت کند، در آنجا افتاد؛ اگر من در آنجا نبودم، در آنجا بماندی.» استاد ابوعلی گفت: «سهل را آن پایگاه بود، ولیکن خدای را عَزَّوَجَلَّ خواست چنان بُود که اولیاء خویش را پوشیده‌دارد و سهل صاحب کرامات بود.» (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۸۲)

علاوه‌بر خواست خدا در مستوربودن اولیای الهی، خود آنان نیز از شهرت خود در میان مردم خوف دارند؛ چنانکه از ابوعثمان مغربی حکایت‌کنند که گفت: «وقتی خواستم که بمصر روم، در کشتی نشینم؛ پس به خاطرم درآمد که مرا آنجا شناسند. از شهرگی خویش بترسیدم. کشتی برفت. بعد از آن دیگر به خاطرم چنان آمد که بروم، بر آب برفتم تا بکشتی رسیدم و در کشتی شدم و مردمان مرا می‌دیدند و هیچکس نگفت از ایشان که این خلاف عادتست یا نیست. هیچکس هیچ چیز نگفت. من بدانستم که ولی مستور بُود در میان خلق اگر چه مشهور بُود.» (همان: ۶۸۲)

یکی دیگر از دلایل مستوربودن اولیاء غیرت حق نسبت به آن‌هاست. غیرت دو نوع است: غیرت حق بر بنده و غیرت بنده به حق. «غیرت حق بر بنده و آن [آن] بود که خلق را اندر وی نصیب‌نکنند و

او را از ایشان ربوده دارد و غیرت بنده حق را سُبحَانَهُ و تَعَالَى [آن بود] که احوال و انفساس خویش به غیر حق مشغول ندارد». یکی از سنّت‌های خدا با اولیاء خویش آن است که هنگامی که ایشان به غیری آرام گیرند یا به چیزی جز خدا نگرند یا دل به چیزی ببندند، بر دل‌های اولیاء غیرت می‌ورزد و آن را ویژه خویش می‌گرداند؛ چنانکه زمانی که آدم (ع) دل بر این نهاد که در بهشت جاوید خواهد بود، او را از آنجا بیرون کردند و یا ابراهیم (ع) که دل به اسماعیل بسته بود، مأمور قربانی کردن او شد و زمانی که دل از او برگرفت، فرمان رسید که گوسفندی را به جای او فداکن. (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۲۱ - ۴۲۲)

عدم وجوب عصمت اولیاء

به عقیده بسیاری از بزرگان صوفیه، ولایت و مقام قدس متوقف بر ایمان است نه عمل؛ بدین معنا که به جز کفر هیچ گناهی سبب هلاکت ابدی انسان نیست. بزرگان صوفیه باتکیه بر ادله مأخوذ از قرآن و حدیث از جمله قصه مصاحبت موسی با خضر معتقدند که ولی فوق مردمان معمولی است و هر عملی، حتی در ظاهر خلاف شرع، از او صادر شود، نمی‌توان بر او خرده گرفت؛ البته این حکم کلیت- ندارد و برخی از صوفیان معتقد بوده‌اند که هرگاه ولی خلاف شرع مرتکب شود، منافق و گمراه است. (غنی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۴۵ - ۲۴۷)

قشیری معتقد به عدم برخورداری ولی از نوعی عصمت غیراختیاری است. او در بیان ویژگی‌های پیران و مشایخ در باب پنجاه و پنج رساله بیان می‌کند که مرید نباید به عصمت مشایخ معتقد باشد، بلکه باید بدان‌ها ظن نیکو داشته باشد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۷۴۰)

وی عدم عصمت اولیاء را راهی برای آشکار شدن فضل و رحمت الهی بر بندگانش می‌داند؛ چنانکه از زبان ابراهیم ادهم می‌گوید: «به روزگاری منتظر بودم تا مگر طواف گاه خالی شود. شبی بود تاریک و باران همی‌بارید. طواف گاه خالی شد. اندر طواف شدم [ولی] گفتم اَللّهُمَّ اَعْصِمْنِی، اَللّهُمَّ اَعْصِمْنِی. هاتنی آواز داد یا پسر ادهم از من همه عصمت خواهی و همه مردمان همی عصمت خواهند. چون من شما را معصوم دارم بر کی رحمت کنم». (همان: ۲۰۳)

قشیری معتقد است که اگر ولی را بر وزن فعلیل و به معنی صفت فاعلی نظیر علیم و قدیر در نظر بگیریم، مفهوم پیوستگی طاعت و دوری از معصیت را به همراه دارد، اما اگر برای ولی معنای مفعولی مانند قتیل را لحاظ کنیم، یعنی که از ناحیه حق محفوظ است و خداوند توفیق ترک معاصی را بدو می‌بخشد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۳۱؛ همان، ۱۳۹۰: ۱۰۵ و همان، ۱۳۹۲ الف: ۱۸۱)

پس هر کس که شرط ولایت در وجود او تحقق یابد، بدین سبب که خدا متولی اوست، عاقبتی نیکو خواهد داشت؛ از این رو قشیری معتقد است که توفیق در انجام مداوم طاعات و عبادات و دوری از مخالفت با اوامر الهی، بزرگ‌ترین کرامت اولیاء به‌شمار می‌رود. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۳۳ - ۶۳۴)

او در شرح «الرّشید» به عنوان یکی از اسماء الهی معتقد است که حضرت الهی، بنده اش را ارشادمی - فرماید، یعنی قلب اش را به معرفت خویش هدایت می کند و این لطف، ویژه اولیاء اش است. (قشیری، ۱۳۹۲ الف: ۲۳۱)

راه نیافتن خوف و رجا در وجود اولیاء

قشیری خوف را حال غالب بر اولیاء می داند. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۳۲) و نشان ولی را غلبه خوف دائم بر وجود او می داند و معتقد است که از آنجا که خوف لازمه وجود ولی خداست، او نباید از ولایت خود آگاهی داشته باشد؛ زیرا خوف از دل او بیرون می رود و او از مقام ولایت خارج می شود. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۲۶)، اما در جایی دیگر از رساله خود بیان می کند که از جمله صفات ولی این است که خوف نداشته باشد. (همان: ۴۳۴)؛ از این رو به اعتقاد او، ولی دچار خوف و رجا نمی شود؛ زیرا خوف و رجا هر دو معانی مربوط به آینده هستند؛ بدین معنا که خوف ترس از مکروه و رجا نیز انتظار تحقق محبوب یا زوال مکروهی است که در آینده حاصل می شوند و به دوام وقت نیاز مندند؛ حال آن که ولی این وقت است. همچنین ولی دچار اندوه و حزن نیز نمی شود؛ زیرا اندوه به واسطه ناسازگاری وقت است، حال آن که ولی همواره در مقام رضا و موافقت است و از این روست که خداوند می فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس، ۶۲) (همان: ۴۳۳ - ۴۳۵ و رک: قشیری، ۱۳۹۰: ۱۰۵)

جواز رؤیت حق برای ولی

قشیری درباره رؤیت خدا معتقد است که مؤمنان در عقبی با چشم سر خدا را می نگرند؛ بنابراین در بحث رؤیت خداوند در رساله قشیریّه، شاهد حضور خدای متشخص (انسان وار) هستیم که انسان با چشم سر او را می بیند. تنها در یک مورد و آن هم شهود حق در شب معراج توسط پیامبر (ص)، قشیری به انکار رؤیت حق با چشم سر می پردازد؛ از این رو در تفسیر «بسم الله» سوره بروج می گوید: «بسم الله یعنی اسمی که دیده هیچ کس او را ندیده جز یک نفر که در این باره نیز اختلاف نظر وجود دارد». (قشیری، ۱۳۷۸: ۴۰۸) او در تفسیر سخن پیامبر (ص) که فرمودند: «رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ»، رؤیت خداوند توسط پیامبر (ص) را رؤیت علم می داند و نه رؤیت چشم؛ بدین معنا که ایشان با علم و شعور و معرفت خویش، خداوند را دیده و درک کرده اند. (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۳۱ - ۱۳۲)

قشیری، رؤیت حق در دنیا را برای ولی جهت اظهار کرامت جایز نمی داند؛ چنانکه نظر اجماع از جمله ابوبکر فورک و ابوالحسن اشعری نیز بر این است. او همچنین به کتاب «رؤیة الکبیر» اشعری و سخنان وی در این باره اشاره ضمنی می کند. (همان: ۶۳۲) اما از مطالب رساله برمی آید که قشیری رؤیت حق در آخرت را برای ولی امکان پذیر می داند؛ چنانچه از قول یوسف بن حسین می گوید: «اگر خدای را

بینم با جمله معصیت‌ها دوستتر دارم از آنک با یک ذره ربا». (همان: ۶۱) واسطی نیز گوید: «هر چند توانی رضا را کار فرمای، مباش تا رضا ترا کار فرماید که محبوب گردی از لذات او و رؤیت او از حقیقت آنچه مطالعه کند.» قشیری در تفسیر این سخن می‌گوید: «اندرین سخن [که] واسطی گفت خطری عظیم است و اندران تنبیهی است قوم را مگر از بهر آنک نزدیک ایشان آرام گرفتن به احوال حجاب بود از گرداننده احوال، چون از رضا لذت یافت و بدل راحت رضا یافت از شهود حق محبوب گشت». (همان: ۲۹۸)

او در تفسیر آیه «وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا» (انسان، ۲۰) می‌گوید: «ملکاً کبیراً» این باشد که خدای متعال فرشته‌ای را با نامه‌ای سوی «ولی» اش فرستد و فرشته را فرماید: از بندهام اجازه ورود گیری، گر تو را اجازه‌دهد بر او درآیی و گر نه برگردی! نوشته‌اند هفتاد دربان اجازه ورود بخواهد و او را اجازه‌دهند، درآید و نامه حضرت الهی را به «عبد» دهد! عنوان نامه چنین باشد: «از آن زنده‌ای که نمیرد به آن زنده‌ای که بمیرد!» و «عبد» نامه را گشاید و ببند که در آن نوشته شده: «ای عبد! مشتاق تو هستم به دیدارم بیا!» «عبد» گوید: «با براق آییم؟» فرشته گوید: «آری! ولی خدا» براق را سوارشود، «شوق» بر قلبش غالب آید، شوق او را برد؛ به «شوق» پرواز کند تا که او را به «بساط لقاء» رساند و «براق در راه ماند!». (قشیری، ۱۳۹۲ الف: ۱۲۹)

افتخارزاده در تفسیر و شرح سخنان قشیری معتقد است که «ولی» عالی‌ترین مرتبه عبدانیت و عارف بالله است که از خلق بریده و به حق پیوسته، از حال خود فانی و در مشاهده حق باقی است؛ از خود بی‌خبر است و با غیر حق قراری ندارد. «براق» نیز علم ذوقی و جذبه و کشش الهی و عشق باشد که دارای مراتبی است که در اینجا مرتبتی پایین‌تر از شوق دارد. شوق نیز میل زیاد و بی‌تابی دل بر دیدار معشوق است که مراتبی دارد و در اینجا جذبه‌ای فراتر از براق دارد. (همان، نقل از افتخارزاده: ۱۲۹)

قشیری همچنین معتقد است که شهود حق توسط ولی در نتیجه فناى او از صفات خویش و تقوی (پرهیز از هر چه غیر خدا) و مراقبه صورت می‌پذیرد که به بقا در صفات الهی منجر می‌شود. (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۳۲)

عدم جواز اطلاع ولی از ولایت خویش

قشیری در زمینه اطلاع و یا عدم اطلاع ولی از ولایت خود به دو دیدگاه اشاره می‌کند: نخست این که عده‌ای از جمله ابوبکر فورک معتقدند که وقوف ولی از ولایت خویش جایز نیست. استدلال این گروه این است که ولی همواره باید در خود به چشم حقارت بنگرد و خوف داشته‌باشد از این که مبدا دچار مکرى شود و یا به واسطه صدور کرامات از ناحیه وی دچار عجب و غرور شود و همواره باید در حال خوف و رجا به سربرده و هرگز به نیکویی عاقبت خویش مطمئن نباشد.

گروه دوم از جمله ابوعلی دقاق معتقدند که چون اولیاء به فرموده حق «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» اند، پس جایز است که ولی از ولایت خود آگاه باشد و دلیل این اطمینان قلبی، مقام ولایتی است که از جانب حق به او عطا شده است. (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۲۶ - ۶۲۸) ابوعثمان مغربی نیز معتقد است که ولی در مردم شناخته شده و مشهور است، اما نباید فریفته این شهرت شود. (همان: ۴۳۱)

نظر قشیری بر اجماع نظرات متصوفه یعنی اعتقاد به عدم جواز وقوف ولی از ولایت خویش است که احتمال خطرات و آفات را کم می کند. او معتقد است که واجب نیست که همه اولیاء از ولایت خود آگاه باشند، بلکه جایز است که برخی از ایشان از ولایت خود واقف باشند و برخی دیگر نه. این که ولی از ولایت و عاقبت نیک خود آگاه باشد، خود نوعی کرامت است و واجب نیست که تمام اولیاء از این کرامت در دنیا برخوردار باشند که در این صورت در آخرت به واسطه نابود کردن آن کرامت مورد مؤاخذه و سرزنش قرار نخواهند گرفت؛ برخلاف انبیاء که به دلیل مبعوث شدن به سوی مردم و آگاهی مردم از صدق و راستی ایشان، ظهور معجزه توسط آنها واجب است؛ وقوف بر ولایت ولی نه تنها بر مردم که بر خود او هم واجب نیست. (همان: ۶۲۷)

عدم نفی تکلیف از ولی

طبق تعریف قشیری در رساله، «شریعت» عبارتست از التزام بندگی و تکلیف مردم به پرستیدن حق و قیام به آنچه فرموده است. (همان: ۱۲۷) شریعت علمی است که همواره با علم حقیقت همراه است؛ از این رو ابوبکر دقاق می گوید: «اندر تیه بنی اسرائیل می رفتم بر خاطر من آمد که علم حقیقت جدا بود از علم شریعت هاتنی آواز داد که هر حقیقت که با شریعت [موافق] نبود کفرست». (قشیری، ۱۳۸۵: ۶۵۱)

قشیری معتقد است کسانی به رستگاری و فلاح دست می یابند که بر طبق سیره نبوی عمل کنند. (همان: ۵۲) و سیره پیامبر (ص) و پیروی از آن را در افعال، احوال و اقوال طی طریق حق می داند. (همان: ۶۷) وی صبر را به پیروی از کتاب و سنت تعبیر می کند. (همان: ۲۸۰) و یکی از اصول تصوف را پیروی از کتاب و سنت و رخصت ناجستن و تأویل نکردن می داند. (همان: ۸۳) او همچنین رخصت در شریعت را کار ضعیفان شمرده و آن را فسخ نیت خود و نقض عهد با خدا به شمار می آورد. (همان: ۷۲۸ - ۷۲۹)

قشیری معتقد است که ترک احکام شریعت جایز نیست و سالک هرگز به درجه ای نمی رسد که عبادات و معاملات شرع را ترک بگوید، با این همه او در طریق عبادات نباید افراط کند؛ زیرا برای او مراقبت از دل و اعمال ظاهر سودمندتر است. زرین کوب نیز معتقد است که تصوف قشیری نمونه ای از یک تصوف محتاط و معتدل، منطبق با شریعت و دور از دعوی و ناموس معمول مشایخ است؛ به

اعتقاد قشیری رعایت ظواهر شریعت ضروری است و بدون مراعات آنها سالک در طریقت به جائی نمی‌رسد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۶۶)

قشیری در تصوّف به طریقه جنید منسوب است و در نزد جنید، عاشق بیش از هر چیز یک عبد است که تکلیف عبادت خویش را به جامی آورد و حق را در قلب خود مشاهده می‌کند که البته مبنای این تعلیم، قرآن است که اصل شریعت است و جنید فنای واقعی را هم عبارت می‌داند از تسلیم شدن در برابر حکم شریعت و فناء در امر حق حتّی در نهایت فنا هم نزد وی، عارف سالک حدّ وجود خود را گم نمی‌کند. (همان: ۱۲۰)

او ضایع کردن فرمان‌های شریعت را خروج از دین می‌داند. (قشیری، ۱۳۸۵: ۹۰ و ۷۴۷) و ضمن بیان نقل قولی از جنید در مذمت ترک اعمال شرعی، معتقد است حال کسی که دزدی یا زنا می‌کند، از گروهی از اهل معرفت که به ترک اعمال می‌پردازند، نزد او نیکوتر است. (همان: ۵۴۶)

وی یکی از دلایل لزوم حفظ شریعت از جانب اولیاء را حفظ ادب در پیشگاه حق می‌داند؛ زیرا توحید، ایمان را و ایمان، شریعت را و شریعت، ادب را واجب می‌کند و هر که دارای ادب نباشد، از شریعت، ایمان و توحید برخوردار نیست؛ چنانکه پیامبر(ص) نیز در شب معراج به حفظ ادب در پیشگاه حق پرداخت و از این روست که خداوند می‌فرماید: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى» (نجم: ۱۷) (همان: ۴۷۸ - ۴۸۰)

درباره حفظ و یا عدم حفظ ادب شرعی نزد مشایخ تصوّف اختلاف نظرهایی مشاهده می‌شود؛ از جمله جنید برخلاف ابو عثمان معتقد است که چون محبت در میان بنده و حق تعالی برقرار و ثابت شود، شرط ادب از میان می‌رود. ذوالنون و ابوعلی دقاق نیز بر لزوم حفظ ادب توسط بنده تأکید دارند. (همان: ۴۸۴)

قشیری یکی از شرایط ولیّ را محفوظ بودن از ناحیه حق می‌داند، اما باین وجود معتقد است که اولیاء باید تا حدّ امکان نسبت به رعایت حقوق حق تعالی کوشا باشند و هر کس که حدود شریعت را رعایت نکند، دچار غرور و فریفتگی است (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۲۷)؛ تا بدانجا که حتّی رعایت احکام شریعت بر اظهار کرامات توسط ولیّ ارجحیت دارد؛ چنانکه بایزید بسطامی می‌گوید: «اگر کسی را بینی که از کرامات اندر هوا همی پرد مگر غره نشوی بوی تا او را نزدیک امر و نهی چون یابی و نگاه- داشت حدود و گزاردن شریعت» (همان: ۳۹)؛ بنابراین از دیدگاه قشیری رسیدن به درجه ولایت، تکلیف را از ولیّ ساقط نمی‌کند: «ولیّ آن بود که افعال او موافق شرع بود پیوسته». (همان: ۴۳۲)

یکی از مسائل مورد اختلاف میان برخی عرفای اهل سکر، بحث «وقت» است که حتّی قشیری که در تقسیم‌بندی عرفا در زمره عرفای اهل زهد به‌شمار می‌رود، این نکته را یادآور می‌شود که در هنگام وقت، عارف از تکلیف الهی ساقط نمی‌گردد، بلکه تکلیفی فراتر از تکلیف ظاهر بر او واجب می‌شود و این گونه مطلب را توجیه می‌کند که تکلیف زمانی واجب است که شخص مکلف کاملاً به تکلیف و

خود آگاهی داشته باشد و چنانکه یکی از شرایط تکلیف وجود نداشته باشد، خود به خود تکلیف ساقط می شود. عارف در حال سکر و مستی اگر تحت تصرف حق قرار گیرد و از خود بیخود شود، در آن حالت کاملاً تسلیم تصرف الهی می گردد، به ویژه آن که این تصرفات الهی، بی اختیار سالک بر او غالب می شود. وقت نیز در آن چیزی است که خداوند در هنگام آن وقت، برای صوفی اجرای دستور شرع و انجام تکالیف شرعی را قرار نداده است؛ زیرا ضایع کردن آنچه خداوند بر انجام آن امر کرده و حواله کردن کار بر تقدیر الهی و اهمیت ندادن و کوتاهی در تکالیف دینی، خروج از دین اسلام است. زیرک کسی است که مطابق حکم و قتش عمل کند، اگر وقتش صحو و هوشیاری است، پس باید طبق شریعت عمل کند و اگر وقتش محو است، باید احکام حقیقت بر او غلبه یابد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۸۹ - ۹۱)

قشیری در «التحییر فی التذکیر» معتقد است که: «نشان صحت حال عارف آن بود که در همه احوال در انجام «احکام شریعت» کوتاهی نکند، گرچه در «حال غلبه» باشد! و هان که هر که در اوقات معین ادای تکالیف شرعی نکند، نقض در «حال» او بود! شبلی را گفتندی: نشان صحت حال تو چه بود؟ گفتا: «در حال غلبه، چیزی بر من نگذرد که مخالف «حال صحو» بود!». (قشیری، ۱۳۹۲ الف: ۸۵) و غلبه عبارتست از حالی که در عبد پدید می آید که نتواند در آن حال، اسباب دیدن یا ادب را نگهدارد. یکی از صفات غلبه آن است که ذات مغلوب بر جای باشد، لیک تأثیر صفات وی نماند و چون مغلوب شود، او را در اسباب شریعت تقصیر افتد و ادب هایی که در شریعت باید نگهداشت، نتواند نگهدارد. (همان، نقل از افتخارزاده: ۸۵)

قشیری همچنین به رعایت و حفظ ادب سالک در هنگام قبض و بسط اشاره می کند: «قبض» حق خدای از «عبد» بود و «بسط» حظّ عبد از خدای باشد! و سزد که «عبد» به حق الله بودن قائم بود تا به حظ خویش از خدای! و سزد که «عبد» در وقت قبض خویش از بی تابی دوری کند و در وقت بسط خویش از ترک ادب بپرهیزد، چرا که هریک از این دو امر، «وارد» یا «خاطر» ی بس عظیم بود!». (قشیری، ۱۳۹۲ الف: ۱۲۷)

نتیجه‌گیری

قشیری در تعریف ولیّ به وجوب دو صفت پیوستگی طاعت و عبادت و نیز متولیّ بودن حق در کار او و محفوظ‌بودن از سوی حق اشاره می‌کند. همچنین او اولیاء را برخوردار از نوعی عصمت یعنی حفظ از ناحیه حق می‌داند، اما بر لزوم و وجوب آن تأکید نمی‌کند. ولایت نزد او امری موهوبی و یا کسبی و بیشترین کارکرد آن در رابطه مرید و مرادی است.

قشیری در آثار خود به تقسیم‌بندی انواع ولایت نمی‌پردازد. او ضمن برشمردن دلایل برتری معجزه بر کرامت و بیان تفاوت‌های آن دو، همانند اغلب عرفا، به برتری نبوت بر ولایت رأی می‌دهد و در آثار خود در ضمن مطالب خود به‌طور پراکنده به تعداد و مراتب اولیاء نیز اشاره می‌کند.

وی در رساله، فصلی جداگانه را به کرامت اختصاص داده است و آن را امری ناقص عادت و موهومی و نشانه صدق ولیّ می‌داند و معتقد به کتمان کرامت از ناحیه ولیّ به سبب عدم جواز وقوف او از ولایتش است. کلام اشعری در بینش عرفانی قشیری به‌ویژه در مباحث ولایت و کرامت پررنگ است؛ چنانکه او در اثبات کرامات به تواتر و منقولات اعتماد کرده و در صدد اثبات علیّ و معلولی آنها نبوده است. در مبحث کرامات، نوع واکنش سالک به کرامت اصالت دارد و می‌تواند مفید یا مضرّ به حال او باشد.

قشیری علاوه بر اشاره به نمونه‌های مختلف کرامات از «خواب» و «فراست» به‌عنوان ظروف اصلی کرامات یاد می‌کند و بابتی مستقل را به خواب اختصاص می‌دهد و به‌نحو نقلی و با استناد به آیات قرآن و احادیث نبوی و اقوال و احوال مشایخ از جنبه دینی و عرفانی به موضوع خواب می‌نگرد.

او در بیان خصایص اولیاء در آثار خود به مستور بودن ایشان به‌سبب خواست، رحمت و غیرت الهی و خوف از شهرت در میان مردم، ابن‌وقت بودن ولیّ و عدم راهیابی خوف و رجا در وجود او، جواز رؤیت حق برای ولیّ در عقبی با چشم سر، عدم جواز اطلاع ولیّ از ولایت خود و عدم نفی تکلیف از اولیاء حتی در هنگام سکر، وقت، غلبه و نیز قبض و بسط اشاره می‌کند.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آملی، سیدحیدر، (۱۳۸۱)، جامع الاسرار و منبع الانوار، ترجمه یوسف ابراهیمیان آملی، تهران: رسانش.
- ۳- ابن منظور، محمد، (۱۴۰۸)، لسان العرب المحيط، با مقدمه شیخ عبدالله العلیلی، بیروت: دارالجیل و دار لسان العرب .
- ۴- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۴)، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- راتکه، برنرودلف، اوکین، جان، (۱۳۷۹)، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی (دو اثر از حکیم ترمذی)، ترجمه مجالدین کیوانی، تهران: مرکز.
- ۶- رجائی بخارایی، احمدعلی، (۱۳۷۵)، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ هشتم، تهران: علمی.
- ۷- زبیدی، محمد مرتضی، (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۵)، ارزش میراث صوفیه، چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر
- ۹- _____، (۱۳۸۳)، تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، ترجمه مجالدین کیوانی، تهران: سخن.
- ۱۰- _____، (۱۳۷۹)، جستجو در تصوف، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- غنی، قاسم، (۱۳۷۵)، تاریخ تصوف در اسلام (و تطورات و تحولات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ)، جلد دوم، چاپ هفتم، تهران: زوار.
- ۱۲- فرخزادینیا، امیرحسین، صدری، جمشید، (۱۴۰۰)، «مطالعه مفهوم قدیس در سنت مسیحی و مفهوم ولی در عرفان اسلامی»، فصلنامه عرفان اسلامی، س ۱۷، ش ۶۷، صص ۱۸۵ - ۲۰۵.
- ۱۳- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۹۲ الف)، آداب السلوک، شرح اسماء الحسنی، معراج- نامه (ترجمه سه رساله عرفانی)، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: جامی.
- ۱۴- _____، (۱۳۹۲ ب)، ترتیب السلوک فی طریق الله، تصحیح و شرح از ابراهیم بسیونی، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: جامی.
- ۱۵- _____، (۱۳۸۵)، رساله قشیری، ترجمه ابوعلی احمد بن عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ نهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۶- _____، (۱۳۹۰)، لطائف الاشارات (تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم للامام القشیری)، المجلد الثالث، قدم له و حقه و علق علیه ابراهیم بسیونی، صدر له حسن مبارک زکی، دارالکاتب العربی للطباعة و النشر بالقاهره.

- ۱۷- _____ (۱۳۷۸)، لطائف الاشارات، وضع حواشیه و علق علیه عبدالطیف حسن عبدالرحمن، الجزء الثالث، منشورات محمدعلی بیضون، لبنان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۸- مستملی بخاری، ابوابهیم اسماعیل بن محمد، (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، ربع اول، مقدمه و تصحیح و تحشیة محمد روشن، تهران: اساطیر.
- ۱۹- نسفی، عزیزالدین بن محمد، (۱۳۷۹)، الانسان الكامل . (مجموعه رسائل مشهور به کتاب الانسان الكامل)، پیشگفتار هانری کربن، تصحیح و مقدمه ماریژان موله، تهران: طهوری و انجمن ایران- شناسی فرانسه.
- ۲۰- نوپا، پل، (۱۳۷۳)، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۱- نیکلسن، رینولد، (۱۳۵۸)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضا شفیع- کدکنی، تهران: توس.
- ۲۲- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۶)، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ سوّم، تهران: سروش.

The Study of Vilayat in the Works of Qhoshairi

Mehdi Sharifian*

Professor, Persian Language and Literature, University of Hamedan, Hamedan, Iran.

Elliepour

PHD Student, Persian Language and Literature, University of Hamedan, Hamedan, Iran.

Abstract

The principle of vilayat is as the inside of prophecy and the basis of the path of Sufism and gnosisism. The authority of vilayat belongs to those whom God has been trustee thema and has been protected from rebellion and disobedience and has chosen as his special friend. The issue of saintship which allows the elder and saint to adept in moods of mystic, is one of the points Sufis emphasis in all periods of Islamic mysticism and Sufism. Ghoshairi in his works, especially in the Epistle of Ghoshairiyeh, expresses many of the basic concepts of mysticism and Sufism including vilayat and he has presented the oldest definition of it and because of his influence on the later works, study of his works on vilayat can clarify the general ideas surrounding this issue in Islamic Sufism; Hence, in this paper which is based on a text-based and librarian method, the mystical foundations of vilayat and the factors of its realization in humans is expressed of Qhoshairi's view and presented systematically. The results indicate that vilayat in the Ghoshairi's works is a forgiven or obtained subject and belonging to those God have eradicated human traits from them and has turned into divine attributes and it's most workable with an adept and elder. (He knows wonder wrought as a fantasy matter and a sign of truth saint (vali

Keywords:

mysticism, vilayat, wonder wrought, Ghoshairi.

* Corresponding Author :Drmehdisharifian@gmail.com

